

بیانیه‌ی فاصله‌گذاری اجتماعی شاگردان مهندس بازرگان

حسن ابراهیم زاده

اعلان فاصله‌گذاری در یک کلاس



در اوج شیوع کرونا در جهان، سخن گفتن از قرنطینه و رعایت فاصله‌گذاری اجتماعی، فصلنامه‌ی «سیاست‌نامه» در شماره‌ی سیزده در ویژه‌نامه‌ی قطور به سراغ سازمان منافقین رفت و از کشف تازه‌ی خود و تأثیرپذیری این گروهک تروریست از فرقه‌ی اسماعیلیه سخن به میان آورد؛ ویژه‌نامه‌ی که آن را می‌توان «بیانیه‌ی فاصله‌گذاری اجتماعی» شاگردان مهندس بازرگان خواند.

این ویژه‌نامه که با مقاله‌ای مفصل و به اصطلاح «پژوهشی انتقادی در زندگی سیاسی فکری محمد حنیف‌نژاد» به نام «مسیح یا یهود؟!» آغاز می‌شود در تلاش است حنیف‌نژاد را به حسن صباح تشبیه کند، هرچند استواری این مقاله بر پایه‌ی چند وجه اشتراک بین این دو است - که این وجه تشابه‌ها با همه‌ی گروه‌های چریکی امروز حتی در آمریکای لاتین هم تطبیق می‌کند؛ اما از آن‌جا که نمی‌توان با چند دگمه بر قامت یک جریان، کتی از پیش طراحی شده و با ذهنیتی از پیش ساخته دوخت، مخاطب تقریباً از نیمه‌ی دوم مقاله، حسن صباح و اسماعیلیه را رها شده می‌یابد و شاهد رویکردی از نویسنده می‌شود که به بهانه‌ی نقد عملکرد حنیف‌نژاد و سازمان، ویژگی‌های مشترک همه‌ی انقلاب‌های جهان را؛ چون ستم‌ستیزی و عدالت‌خواهی و ... را مورد حمله قرار می‌دهد و مرموزانه و گاه عامدانه و گاهی ناشیانه انقلاب اسلامی و برپا دارندگان آن؛ یعنی مردم مومن و انقلابی ایران را هدف قرار می‌دهد، رویکردی که لبخندی بر لبان فراعنه وقارون‌های یک درصدی دنیای امروز می‌نشانند، آنانی که ترس از انقلاب اسلامی و انقلاب‌های مردمی در منطقه و جهان، حتی آنان را به تغذیه‌ی مالی و فکری نظریه‌پردازان انقلاب‌ستیز در نشریات جهان به صورت آشکارا و پنهان سوق داده است!! بماند که تهیه‌ی این نشریه‌ی پنجاه و پنج هزار تومانی و فرصت خواندن آن هرگز از سوی مستضعفان و پابرهنگان این سرزمین که با بارانه‌ی چهل و پنج هزار تومانی در ماه زندگی می‌کنند هرگز میسر نیست،

همان پابرهنگانی که بر پا دارنده‌ی اصلی این انقلاب بوده و هنوز با همه‌ی وجود مشکلاتی که خداوندگار آن‌ها استریت برای آنان هر روز ایجاد می‌کنند، پای امام و انقلاب خود ایستاده‌اند.

اعلان بیانیه‌ی فاصله‌گذاری اجتماعی در کلاس مهندس بازرگان در قالب «سیاست‌نامه» و چاپ آن از یک منظر، افتخاری است برای نظام مقدس اسلامی، نظامی که با اهدای خون هزاران شهید با ویژگی خدامحوری، ولایت‌مداری، عدالت‌طلبی و آرمان‌خواهی، چنان بساط مخوف‌ترین و پیچیده‌ترین گروهک تروریستی را در هم پیچیدند که تحریریه و شورای علمی «سیاست‌نامه» جرات پیدا کردند که در فضای امن و آرامی که این نظام ایجاد کرده، سازمان را نقد و بتوانند از شخص رجوی با واژه‌ی جلاد یاد کنند، کاری که در این زمان، همین حلقه‌ی سیاست‌نامه در پاریس، مهد لیبرال دمکراسی!!، جرات آن را ندارند!!

بماند که پس از رهاسازی آخرین تیر از کمان سازمان بر باد رفته‌ی منافقین در فتنه‌ی پاییز ۹۸ و بی‌مصرف خوانده شدن آنان در اردوگاهی در دور مانده‌ترین و عقب مانده‌ترین کشور بلوک غرب (آلبانی)، قرار دادن این سازمان در کانون توجه جوانان ایران در زمستان ۹۸ از سوی سیاست‌نامه، کم‌خدمتی به این سازمان مرده نبوده و نیست و بی‌شک سازمان از این بذل توجه هم شاگردهایشان در کلاس آقای بازرگان ممنون و متشکر خواهد بود، حرکتی که از منظری، آن را می‌توان تاکتیکی نو در چهارچوب راهبردی مشترک به تحلیل گذاشت، راهبردی که نظام مقدس اسلامی را هدف قرار دارد، هدفی را که شاگردان نیمکت اول مهندس بازرگان، روزی با گلوله و نیمکت‌نشینان دیگر با قلم و اتهام‌زنی دنبال می‌کنند، با این تفاوت که مقرر برخی امروز در آلبانی و مقرر برخی دیگر انگلیس و آمریکا و مقرر برخی در ایران!! است و باز بماند این که اگر انتخاب فرقه‌ی اسماعیلیه و تشبیه سران سازمان و تشکیلات آنان، به ویژه تکیه بر تأثیرپذیری از این فرقه!! اگر نوعی تحریک کردن این فرقه بر ضدنظام و انتساب و یا تلاش برای الحاق این سازمان و ایجاد نوعی هم‌دلی با این فرقه‌ی نباشد که رهبر آنان از دست ملکه‌ی انگلیس نشان شوالیه می‌گیرد!!، حداقل توهینی آشکار به این فرقه و پیروان آن است. نسبت دادن گروهکی وحشی و آدمکش که در روزگار خود روی «خمرهای سرخ» را سفید کرد، آن هم از سوی مدعیان احترام به همه‌ی فرق و مذاهب!! «تعجب‌آور است»؟!

و باز هم بماند که «جدابیت‌های مبارزاتی حسن

صباح» و الگوبرداری از آن برای حرکت‌های میلیشایی!! تا بدان جاست که معرفی بار دیگر حسن صباح از سوی اصلاح‌طلبان!! آرزوی دیرینه‌ی گروهک‌های چپ‌گرا بوده و هست، که این مهم هم از سوی سیاست‌نامه پس از آشوب‌های سال ۹۸ محقق شد. مسأله‌ی معرفی و شناساندن شیوه‌های مبارزاتی این فرقه روزی برای حزب توده آن قدر مهم بود که «احسان طبری» که روزی در جایگاه بزرگ‌ترین نظریه‌پرداز گروه‌های چپ‌گرا در ضرورت مطالعه و الگوبرداری گروه‌های مبارزه از این فرقه می‌نویسد: «...داعیان و مجاهدان اسماعیلی که در راه آرمان‌های به شکل نسبی مترقی زمان خود، بی‌باکانه رزمیدند، ثبت صحیفه‌ی جاوید تاریخ است و می‌تواند الهام‌بخش مجاهدان امروزی میهن ما باشد.»^۱ پس از شکست آشوبگران در فتنه‌ی ۹۸، معرفی این فرقه و سوق دادن جوانان به سوی شناخت آن تامل برانگیز است!!

این که نویسنده در تورق تاریخ و تطبیق اندیشه‌ها و عملکردهای فرقه‌ها و گروه‌ها به تطبیق شخصیت حسن صباح با شخص حنیف‌نژاد برآمده و این فاصله‌ی زمانی دور را انتخاب می‌کند باز هم جای سوال دارد؛ چرا که شخص مهدی هاشمی معدوم که اتفاقاً روزگاری از او به حسن صباح یاد می‌شد و اتفاقاً با عناصر سازمان منافقین نشست و برخاست داشت و فاصله‌ی زمانی او بسیار نزدیک‌تر بود و مشابهت‌های بیشتری هم با عناصر سازمان و هم با اسماعیلیه داشته و دارد، موضوع سیاست‌نامه نمی‌شود و بی‌شک انتخاب مهدی هاشمی معدوم می‌توانست هزینه‌ای کمتر برای رسیدن به اطلاعات و اخبار برای نویسنده و تحریریه‌ی آن داشته باشد. کافی بود نویسنده به بیت آقای منتظری در قم سر می‌زد، پای سخنان هم‌فکر و همراه مهدی هاشمی که اتفاقاً نسبت خویشاوندی با برخی از تحریریه دارد!! می‌نشست و از او می‌پرسید که چگونه این شخص نمی‌تواند به جای حسن صباح قرار گیرد که به یک‌باره از اعتقادات شیعه؛ چون توسل، عزاداری، شفاعت و... روبرگرداند، منابع اصیل شیعه و نظریات بزرگان شیعه را کنار گذاشت، روحانی‌کشی و مظلوم‌کشی را باب کرد و تا آن‌جا پیش رفت که از سوی رجوی مورد تشویق قرار گرفت^۲ که مهدی هاشمی از سخنان او چنین یاد کرده‌است:

«به من می‌گفت: شما زمان حاکمیت رژیم خوب با ارتجاع درگیر شده بودید، منظورش قتل شمس‌آبادی بود»^۳.

حداقل شخص حنیف‌نژاد؛ مانند مهدی هاشمی این همه قتل با فرمان خود در کارنامه نداشت و مهدی

اعلان بیانیه‌فصله‌گذاری

اجتماعی در کلاس

مهندس بازرگان در قالب

«سیاست‌نامه» و چاپ آن

از یک منظر افتخاری

است برای نظام مقدس

اسلامی، نظامی که با

اهداء خون هزاران شهید

با ویژگی خدامحوری

ولایت‌مداری، عدالت‌طلبی

و آرمان‌خواهی، چنان بساط

مخوف‌ترین و پیچیده‌ترین

گروهک تروریستی را در

هم پیچیدند که تحریریه و

شورای علمی «سیاست‌نامه»

جرات پیدا کردند که در

فضای امن و آرامی که این

نظام ایجاد کرده، سازمان

را نقد و بتوانند از شخص

رجوی با واژه‌ی جلاد

یاد کنند، کاری که در

این زمان، همین حلقه‌ی

سیاست‌نامه و هم در پاریس

مهد لیبرال دمکراسی!!

جرات آن را ندارند!!

حیات اخروی - زاویه‌ای انحرافی در اذهان مخاطبان خود به‌خصوص جمعی از دانشجویان ایران زمین و تشنه‌ی معارف اسلامی گشود که نتیجه‌ای جز گریز برخی از آنان از دایره‌ی دین و افتادن در دامان هدایت‌های پنهان و آشکار سرویس‌های امنیتی بیگانه نداشت. بازرگان در ابتدای دیباچه‌ی خود بر این کتاب، پس از تقسیم‌بندی انسان امروزی به «متدین» و «متجدد»، با طرح سوالی درباره‌ی وضعیت دینداری در عصر کنونی می‌نویسد: «اگر از دو دسته از مردم امروزی که از لحاظ عقاید و افکار در دو قطب مخالف قرار گرفته‌اند و یک دسته را «متدین» و دسته‌ی دیگر را «متجدد» می‌گویند، برسید وضع دینداری در دنیا چگونه است و انسان متمدن تا چه درجه به کتب مذهبی اعتقاد پیدا کرده، یا به عبارت دیگر بشر تا چه مرحله از راهی را که انبیا رسم نمودند، طی کرده است، تقریباً یک جور جواب خواهید شنید: هر دو دسته، جواب منفی می‌دهند.»^۵

وی سپس بدون اشاره به پیشینه‌ی نظام روحانیت و نهاد مرجعیت در دفاع از دین و پاسداری از میراث گران‌سنگ پیشینیان و انتقال آن به نسل کنونی، مومنان و متدینین را در هیاتی با ریش بلند، عبا و عمامه، انگشتر و نعلین زرد، در اذهان جوانان و دانشجویان به تصویر می‌کشد که اگر از آنان پرسش شود: وضعیت دینداری چیست؟ در صورت مشغول نبودن به ذکر، آهی کشیده و جوابی جز این نداشته و ندارند که: «دینداری؟ النادر کالمعدوم!»^۶

بازرگان با چنین تصویری از «متدین»، در حقیقت ذهن جوانان را به سمت روحانیت سوق می‌دهد. هر چند وی در نقد گروه «متجدد»، آنان را گروهی می‌داند که مست شهوات بوده و اطلاعات دینی‌شان از محدوده‌ی آگاهی‌های دوران کودکی فراتر نمی‌رود و اگر از آنان درباره‌ی دینداری پرسش شود، می‌گویند: «امروزه، عقاید دینی در سیر قهقراپی است»^۷؛ اما در واقع با نگاه جانبدارانه به متجددان، مادیون و منکران مبدا و معاد، حرکت این طیف را به آرمان‌های انبیا نزدیک‌تر می‌خواند و می‌نویسد: «واقع امر را اگر خواسته باشید، خواهید دید هر دو دسته در اشتباهند! حقیقت ادیان که در زمان انبیا مهجور بود، با انسان امروزی بسیار مانوس است. بشر از روز اول، در راهی جز راه انبیا پیش نرفته است و اتفاقاً دسته‌ی افراطی دوم - که پیشوای آن‌ها مادیون علمی هستند - در جاده‌ای افتاده‌اند که سرمنزل آن، خدا، آخرت و دین است. شاید این‌ها به درک حقیقت مبدا و معاد نزدیک‌تر باشند تا بسیاری از مقدسین خرافی مسلک! آری! بشر در سیر تکاملی خود، راهی جز راه انبیا نیپوده است و روز به روز به مقصد آن‌ها نزدیک می‌شود.»^۸

بازرگان با چنین نگاهی در همان سال ۱۳۲۶، نه تنها بذر بدگمانی، کینه و دشمنی را در دل جوانان جستجوگر می‌کارد و خروج روحانیت از مسیر طی شده‌ی انبیا را اعلام می‌دارد؛ بلکه با نزدیک‌تر دانستن راه منکران مبدا و معاد به راه انبیا - همان کسانی که علم‌زدگی‌یشان، آنان را به سوی جستجوی روح در زیر چاقوی جراحی برده و...- در حقیقت مجوز استفاده از برداشته‌های مادیون را به منظور نیل به حقیقت دین!! برای جوانان صادر می‌کند.

وی که منشور سازمان بین‌الملل را برآیند تلاش انبیا می‌داند^۹ و در کتاب خود، عمل انسان را نوعی انرژی تفسیر می‌کند^{۱۰}، با تکیه

هاشمی نزدیک‌تر از او با امثال حسن صباح است. این‌که از دوران به اصطلاح اصلاح‌طلبی و شادی و پای‌کوبی شاگردان ردیف دوم کلاس بازرگان تا به امروز، نه از سوی دولتمردان اصلاح‌طلب و نه از سوی روزنامه‌نگاران شفاف‌طلب آنان!!، که عالم و آدم را به خشونت‌طلبی محکوم کرده و می‌کنند، از مهدی هاشمی معدوم سخنی به میان نیامده است و از گروهک تروریستی او و خشونت‌زایی بیت آقای منتظری مطلبی نوشته نمی‌شود، همه نشان از چشم‌پوشی درون گروهی دارد که بیت آقای منتظری و متسببین به آن هم در چهارچوب فکری نهضت آزادی و آموزه‌های شخص آقای بازرگان حرکت کرده و می‌کنند، به گونه‌ای که اگر روزی فضای سیاسی و اجتماعی اقتضا می‌کرد، شخص آقای منتظری مدافع سینه‌چاک شاگردان نسل اول بازرگان (منافقین) باشد و آن‌ها را بر امام و انقلاب ترجیح دهد. امروز و در نیاز سیاست شاگردان ردیف دوم کلاس آقای بازرگان و همراهی این ردیف با نظام لیبرال دموکراسی، اقتضا می‌کند آقای منتظری و نظرات او حتی پس از مرگش در خدمت اینان قرار گیرد. به نظر می‌رسد صدور بیانیه‌ی اعلان فاصله‌گذاری اجتماعی سیاست‌نامه با سازمان منافقین، یک فاصله‌گذاری فرضی است، همان‌گونه که انتخاب اسماعیلیه و حسن صباح یک تاکتیک است، هدف و یا اهداف همان است که به مواردی از آن اشاره شد.

مصلح مسلح!! استاد یک کلاس

سیاست‌نامه در مقاله‌ی «مسیح یا یهودا» با همه‌ی وجود به دنبال تطهیر آقای بازرگان و تخریب چهره‌ی حنیف‌نژاد است تا جایی که به صراحت اظهار می‌دارد: «حنیف‌نژاد برانداز و خرابکار بود و بازرگان مصلح و معتدل.»^۴

اما با نگاهی به تاثیر اندیشه‌های مهندس بازرگان بر روی جوانان پرشور دانشجو باید گفت همین براندازی و خراب‌کاری سازمان منافقین هم ریشه در افکار و اندیشه‌های بازرگان مصلح و معتدل دارد!! نگارنده در سال ۱۳۸۳ و در شماره‌ی چهارم همین فصلنامه در مقاله‌ای تحت عنوان «موریانه‌ای که سند طلایی را تهدید می‌کند» به نقش تخریبی اندیشه‌ی بازرگان در اعتقادات جوانان و رویش خوشه‌های خشونت از آن اشاره کرده که مطالعه‌ی بخشی از آن برای جوان انقلابی امروز که وارد



دهه‌ی پنجم انقلاب می‌شود خالی از لطف نیست و آنان را حداقل با سلاح پنهان شده در زیر کت اصلاح و اعتدال این استاد آشنا می‌کند:

«مهندس بازرگان در آذر ۱۳۲۶، بنا به دعوت انجمن اسلامی دانشجویان در مسجد شهید مطهری (سپهسالار پیشین) چهار جلسه سخنرانی برگزار کرد و پس از تفصیل و توسعه، آن را با عنوان «راه طی شده» به چاپ رساند. راه طی شده، در حقیقت نگاهی کاملاً علمی و مادی به جهان هستی است که همه چیز - حتی آرزوهای پس از مرگ - را در جهان ماده و دنیای کنونی به تفسیر می‌نشیند. نگاه نمادین بازرگان به آیات قرآن - به ویژه آیات مربوط به معاد و



بر قانون «اصل بقای ماده» لاوازیه - هیچ چیز معدوم و هیچ چیز موجود نمی‌شود و هر چه هست تبدیل و تحول است^{۱۱} - در کنار اصل ترمودینامیک یا اصل ثبات انرژی برتولوشیمیست فرانسوی که «حالت ابتدایی و حالت انتهایی» می‌خواند^{۱۲}، گناه را تبدیل انرژی بد و ثواب را تبدیل انرژی خوب تفسیر می‌کند و در بخش‌های پایانی کتاب خود، نتیجه می‌گیرد که قیامت، پاداش و جزا در جهان ماده است: «قیامت خارج از این زمین، آسمان و در ورای عالم جسمانی یا ماده نیست، پرده‌ی دیگری از پرده‌های تبدیل و تحول طبیعت است که ظاهر می‌شود.»^{۱۳} «قیامت در خاتمه‌ی دوران طبیعی فعلی پس از هموار شدن زمین‌ها، خشک شدن دریاها، خاموش شدن ستارگان و غیره است.»^{۱۴}

پرواضح است چنین نگاهی به آیات قرآنی، حذف سیره‌ی معصومین (علیهم السلام) در برداشت‌های اسلام و به تبع آن کنار نهادن نهاد روحانیت، شاخه‌ی جوانان دانشجوی نهضت آزادی را به سوی جهان بینی خاصی سوق داد که در آن گریز از مدار مرجعیت و تقلید و اجتهاد به رای، آن هم با بضاعت اندک علمی و معنوی دیده می‌شدو یکی از پیامدهای بس خطرناک برای شکل‌گیری جریانی تروریستی شد که به هیچ فکر و فرد مخالف خود، رحم نکرد.

آن چه گذشت بخش‌هایی از مقاله‌ی نگارنده در شانزده سال پیش در همین فصلنامه است؛ ولی شاید سوالی که امروز پس از سال‌ها ذهن جوان انقلابی امروز و مخاطب فصلنامه‌ی «فرهنگ پویا» را به خود مشغول کند، این است که آیا برخاستن خشونت از دل گفتار و نوشتارهای اصلاح‌طلبان مسبوق به سابقه است؟ این جاست که باید نوشت اگر روزی گفته می‌شد که هنر مارکس در این بود که از دل لیبرالیسم، کمونیست را بیرون آورد، امروز باید گفت، هنر بازرگان هم در این بود از دل لیبرالیسم، مارکسیسم را متولد کرد و سیاست‌نامه هم در صدد است در کاری هنرمندانه‌تر!! از دل اندیشه‌های بنیانگذار سازمان منافقین، مانیفست‌های مصلحانه‌ای!! را تقدیم جوانان این مرز و بوم کند، مانیفستی که در مغز آن خشونت نهفته است و همه‌ی این‌ها، هنر غربی است که امروز در برخورد با پیش توحیدی انقلاب اسلامی به دست و پا افتاده است.

جالب این جاست که میشل اچ. هارت درباره‌ی برخی نوشته‌های ژان ژاک روسو می‌گوید: «ممکن است که روسو خود خواستار خشونت نبوده باشد؛ اما مطمئناً دیگران را تشویق می‌کرده است که انقلاب خشونت‌بار را به اصلاحات تدریجی ترجیح دهند.»^{۱۵}

مساله‌ای که درباره‌ی افرادی؛ چون شخص بازرگان و نوشته‌های او صدق می‌کند. اما این که چرا تیغ خشونت شاگردان و کسانی که امام خمینی از آنها به فرزندان عزیز بازرگان یاد کرد، گوی روحانیت، اهل دیانت و مسجد و حسینیه را برید و سینه‌ی پاک‌ترین، دیندارترین و مصلح‌ترین فرزندان این سرزمین را نشانه گرفت و این که چرا در تندباد خنجر و خشونت سازمان، گردی هم بر دامان لیبرال‌ها و ملی- مذهبی‌ها، نشست؛ باز باید به آدرسی نگاه کرد که بازرگان در مقاله‌ی «راه طی شده» به آنان داد-نوشتاری که شهیدمطهری از آن به بیراهه یاد کرد-اعلام ممنوعیت استفاده‌ی جوانان در هر حرکت سیاسی و اجتماعی از حوزه، روحانیت و بهره‌گیری از مکتب و مرامی!!

این جاست که از فاصله‌گذاران اجتماعی کلاس مهندس بازرگان باید پرسید، چرا سیاست‌نامه وقتی از جلادی رجوی و سازمان منافقین سخن به میان می‌آورد، هرگز سخن و یا عکسی از قربانیان آن منتشر نمی‌کند!! چرا که عکسی از قطعه‌های پیکر عالمان در محراب‌ها و یا سفره‌ی افطراه‌های به خون آغشته، سندی بر مظلومیت شاگردان مکتب امام و رهبری است، سندی است بر این فرموده‌ی رهبری که «انقلاب مظلوم است». برخورد دوگانه‌ی سیاست‌نامه تا آن جاست که وقتی نویسنده «مسیح یا یهود؟» به حکم ترور اصغر بدیع‌زادگان درباره‌ی ساواکی‌ها می‌رسد به میثمی می‌تازد و می‌گوید: «میثمی نام ترور را اعدام انقلابی می‌گذارد؛ اما این عملی

این جاست که باید نوشت اگر روزی گفته می‌شد که هنر مارکس در این بود که از دل لیبرالیسم، کمونیست را بیرون آورد، امروز باید گفت، هنر بازرگان هم در این بود از دل لیبرالیسم مارکسیسم را متولد کرد و سیاست‌نامه هم در صدد است در کاری هنرمندانه‌تر!! از دل اندیشه‌های بنیانگذار سازمان منافقین مانیفست‌های مصلحانه‌ای!! را تقدیم جوانان این مرز و بوم کند، مانیفستی که در مغز آن خشونت نهفته است و همه‌ی این‌ها، هنر غربی است که امروز در برخورد با پیش توحیدی انقلاب اسلامی به دست و پا افتاده است.

تروریستی بود.^{۱۶} اما چون به برداشت‌های عناصر سازمان در ترور می‌رسد از واژه‌ی «فتوا» استفاده می‌کند، «این فتوای ترور بود، هر چند که سازمان در پی فتوا نبود و...»^{۱۷} تنها تخلیه‌ی نمادهای دینی و بد جلوه دادن واژگان دینی که اتفاقاً از ویژگی‌های عناصر چپ‌گرا است!! همه‌ی تلاش شورای سیاست‌گذاری سیاست‌نامه نیست، بلکه ویژگی اتمام‌زنی و بایکوت را هم به خوبی می‌توان در این نشریه دید. آن‌جا که نویسنده برای ذهنیت‌سازی از مخالفان روایت خود از حنیف‌نژاد، به مناسبتی بیسکویت خوردن میثمی را به میان می‌کشد تا او را متهم کند که او «دچار تصورات هراسناکی شده بود»^{۱۸} و یا هست و یا وقتی به جلال‌الدین فارسی می‌رسد او را چنین معرفی می‌کند: «آن‌چه می‌آید نه از خاطرات جلال‌الدین فارسی که آمیخته با تخیلات سیاسی است.»^{۱۹}

لبه‌ی تیغ خنجر شاگردان ردیف اول کلاس مهندس بازرگان اگر دین، روحانیت و دینداران را نشانه گرفت، لبه‌ی تیغ قلم و زبان شاگردان ردیف دوم کلاس بازرگان که کسی جز اصلاح‌طلبان نبوده و نیست، باز دین، روحانیت و دینداران را نشانه گرفته است. به راستی چه تفاوتی بین بیانیه‌ی تغییر ایدئولوژیک و به رسمیت شناختن مکتب مارکسیسم به عنوان تنها نسخه‌ی عمل‌گرایانه از سوی تقی شهرام مجاهد!! با اعلان پذیرش فرهنگ غرب!! به عنوان تنها راه جا نماندن از قافله‌ی تمدن از سوی محمد خاتمی معمم!! است و چه تفاوتی بین راه انبیا، راه بشر حنیف‌نژاد با جامعه‌ی مدنی همان جامعه‌ی مدینه‌النبی!! خاتمی است، چه تفاوتی بین موحد خواندن مائو از سوی عناصر سازمان یا شهید خواندن ابراهام لینکلن از سوی اصلاح‌طلبان... است! هر دو دوروی یک سکه‌اند و همه ادامه‌ی همان «راه طی شده»ی بازرگان. هر دو بیگانه و بریده از اسلام اصیل، یکی فروغ‌طلیده در مزبله‌ی مارکسیسم و دیگری غوطه‌ور در منجلاب لیبرالیسم...

روح حقیقت همیشه زنده و روح خدا در کالبد زمان شاد باد که به خوبی کانون فتنه را شناخت و در نامه به محترمی‌پور، وزیر وقت کشور، خطر اصلی را به همه شناساند و حجت را بر همه تمام کرد، ردپای آموزه‌های بازرگان و نهضت آزادی همه جا هست؟! از ریزش شخص آقای منتظری از همان دوران زندان تا فتنه‌ی سال ۸۸ و تا به امروز و تا فتنه‌ای که شورای علمی سیاست‌نامه و دوستان معمشان در حوزه‌ی علمیه قم در سر دارند؛ اما این که مردم و نیروهای انقلابی و زخم خورده از خنجر شاگردان و مریدان فکری بازرگان در ایران و جهان تا کجا و تا کی باید نظاره‌گر پرتاب کردن تیر و کمان و پنهان کردن آنان باشند؟ این را باید از متولیان فرهنگی این دولت و دولت‌های گذشته پرسید!

اعلان فاصله‌گذاری اجتماعی از سوی لیبرال‌های مهندس بازرگان با مارکسیست‌های مهندس بازرگان از سوی سیاست‌نامه تاکتیکی بیش نیست، راهبرد یکی است هر دو، دو لبه‌ی یک پیکانند و هدف، «اسلام انقلابی» و «اسلام پابهنگان و محرومان» و اسلام در هم کوبنده‌ی «کفر، شرک و نفاق» است.

جالب این‌جاست که همان‌گونه که دیروز شاگردان مارکسیست بازرگان با همه‌ی شعارهای ضدامپریالیستی خود کاری به «اسلام

آمریکایی» و نمادهای آن نداشتند، امروز هم شاگردان لیبرال آقای بازرگان با همه‌ی ادعای نواندیشی و خرافه‌ستیزی، کاری به «شیعه‌ی انگلیسی» ندارند!!

کافی است سری به یکی از حلقه‌های علمی!! و یا نشست‌های تخصصی!! آنانی که در حوزه‌ی علمیه قم، مهندس بازرگان را دیندار و مصلح می‌خوانند!! بزنید تا ببینید چگونه متحجرین با منفعلین به همراه برخی معممین لیبرالی که گاه در هفته، هشت بار فاصله‌ی بین تهران و قم را طی می‌کنند، چگونه دیندارانه و مصلحانه!! سر یک سفره می‌نشینند و کارد از نیام برکشیده‌ی آنان بر روی اسلام انقلابی هرگز خراشی به اندیشه‌ی دیگری وارد نمی‌کند!!

معیار فاصله‌گذاری ردیف دوم از ردیف اول

شاگردان ردیف دوم کلاس آقای بازرگانی که جامعه‌ی مدنی را همان مدینه‌النبی ﷺ دانسته و می‌دانند برای توجیه رویکرد غرب‌گرایانه‌ی خود و ایجاد فاصله با هم شاگردی‌های ردیف اول خود - که روزی نظام مبتنی بر نگاه مارکس را همان استمرار حرکت انبیا و جامعه‌ی مدینه‌النبی می‌خواندند - برای نفی انقلابی‌گری و صد البته اثبات مصلح بودن استاد خود و تطهیر خشونت نهفته در نگاهش به دین و اجتماع، به خلق معیارها و جعل دوگانه‌هایی رو می‌آورند که گاهی حتی برای کم‌سوادترین افراد جامعه هم مضحک و خنده‌آور جلوه می‌کند.

نویسنده‌ی «مسیح یا یهودا» برای اعلان پایان دوران انقلابی‌گری و تقابل «جهاد» با «جهاد» می‌نویسد: «از زمان امام جعفر صادق ﷺ در تداوم همان سیاست امام علی ﷺ، جهاد بر جهاد مقدم شد، امام جعفر صادق ﷺ به عنوان بنیانگذار «تهاد» علمای دین، فقها و حکمای شیعه، این مذاهب را از یک نظریه‌ی صرفاً سیاسی به نهادی اجتماعی و مذهبی و فکری بدل ساخت...»^{۲۰}

نگاه نویسنده که رویکرد انقلابی و «جهاد» را به نوعی، نگاه اسماعیلیه و تاثیرگذار بر افکار سازمان منافقین می‌خواند ادامه‌ی همان نگاه سعید حجاریان است که در خرداد ۱۳۷۴ آن را مطرح و رویکرد جهادی و انقلابی‌گری را رویکردی زیدی مسلک خواند و گفت:

«... فرهنگ عاشورا در حال تبدیل شدن به فرهنگ اربعین است... ما فرهنگ اربعین را شروع می‌کنیم که در این فرهنگ، حفظ نظام اصل است و دیدگاه‌های معتقد به بقا و توسعه‌ی نظام رشد می‌کند

و گسترش می‌یابد و از پارادایم «فنا» دوباره به پارادایم «بقا» می‌رسیم، بعد از اربعین خود امام حسین ﷺ هم در تشیع، همین اتفاق افتاده است؛ یعنی بعد از اربعین یک گرایش زیدی وجود دارد که هنوز در فرهنگ عاشورا زندگی می‌کند و دیگر گرایش ائمه ﷺ است که در فرهنگ اربعین جای دارد و به ترتیب شاگرد و تدارکات سیاسی^{۲۱}.



بماند که قبل از این دو نویسنده، مهدی هاشمی معمم براساس همان بینش چپ‌گرایانه‌ی خود انقلاب را به دو دوره «جنون انقلابی» و

«تثبیت و قانون‌مندی» تقسیم کرد^{۲۳} و به صراحت اظهار داشت که در دوره‌ی جنون انقلابی، احساسات بر تعقل حکم‌فرما می‌شود و دوره‌ی تثبیت و قانون‌مندی، خردگرایی بر احساسات؛ یعنی همان کاری که مهدی هاشمی و دوستان اصلاح‌طلبش دیروز کردند و همان کاری که خاتمی و دوستان اصلاح‌طلبش امروز در پیش گرفته‌اند.

نویسنده به بهانه‌ی کالبد شکافی افکار و اندیشه‌های سازمان منافقین به گونه‌ای قلم می‌زند، که گویی جهاد و اجتهاد با هم قابل جمع نیستند؟!

دوگانه‌ای که برخی از مرتبطین این فصلنامه در حوزه‌ی علمیه قم نیز همین نگاه دیکته شده را با انحنای مختلف دنبال می‌کنند؛ چون تحلیل شخصیت‌هایی؛ چون آیت‌الله طالقانی که آیا او یک «مجاهد» بود یا «مجتهد»، که پرداختن به ریشه‌ها و اهداف چنین رویکردی در این مجال نمی‌گنجد و این نوع نگاه از سوی این جماعت به اصطلاح روشنفکر، بیانگر این است که اینان نه از سیره‌ی ائمه‌ی اطهار- صلوات الله علیهم اجمعین- خبری دارند و نه از سیره‌ی علمای شیعه در عصر غیبت و همه چیز را حتی «جهاد» و حتی «اجتهاد» را با همان نگاه عمل‌گرایانه‌ی خود معنا می‌کنند. نویسنده در جایی دیگر دوگانه‌ی «تغییر» و «تفسیر» را به میان می‌کشد:

«... حنیف هر کتابی را برای عمل می‌خواند، نه برای فهم، او به تغییر جهان بیش از تفسیر آن علاقه‌مند بود و نمی‌پذیرفت که حتی تغییر جهان باید براساس تفسیر آن باشد.»^{۲۴}

هرچند نویسنده تفسیر را با واژه‌ی (حتی) زمینه‌ی تغییر می‌داند؛ ولی روح بحث او، ورود به مقوله‌های دیگر و مواضع تند او در برابر شاخه‌های انقلابی‌گری به وضوح نشان می‌دهد که آنان با «تغییر» چه در برابر «نظام سلطه» در امروز و چه در برخورد با «شاه» در دیروز مخالف بوده و هستند. به عبارتی دیگر همان سیاست مهندس بازرگان در برابر شاه و آمریکا بیان این دو نگاه است و این دوگانه‌ها قبل از آن که خوشایند نظام سلطه و ابقای دیکتاتورهای وابسته به نظام سلطه باشد، از تلاش سیاست‌نامه برای تبلیغ مدل حکومت آریستوکراسی خبر می‌دهد، حکومتی که با هرگونه تغییر و انقلابی مخالف و زمینه‌ساز حاکمیت اشراف و تکنوکرات است، مدلی از حکومت، که اگر دیروز کام لویی‌های فرانسه را شیرین می‌کرد، امروز به مذاق ربع پهلوی‌ها و سلطنت‌طلب‌ها خوش می‌آید، مدلی از حکومت که انقلاب را در نهایت به ضرر مردم مستضعف!! تحلیل و آنان را به پذیرش همان جایگاه دون خود در جامعه و زنده ماندن و باقی

ماندن در طبقه‌ی فرودست دعوت کرده و کارتل‌ها و تراست‌های نظام سلطه و سرمایه‌داران زالوصفت بر لباس تکنوکرات‌ها را برای بهره‌کشی از آنان مسلط می‌کند! نویسنده‌ی «مسیح و یهودا» هرگز از تضاد و تناقض «آریستوکراسی» و «دموکراسی» سخن به میان نمی‌آورد، بلکه در حرکتی دنباله‌دار بر آن است با هنرمندی در لایه‌ی پنهان و زیرین مقاله به بهانه‌ی حنیف و صباح، دوگانه‌ی «آریستوکراسی» و «دموکراسی» را به مجعونی «آریستوکراسی-دموکراسی» تبدیل کنند، مجعونی که غرب‌گرایانی؛ چون حسین بشریه و دیگران به عنوان مدل حکومتی ارائه می‌کنند، مدلی که مهندس بازرگان با نگاه عدم تغییر شاه و سلطنت و گرفتن دموکراسی حداقلی به دنبال آن بود، آن هم برای قشری خاص؛ نه مردمی که باید تحقیر استبداد و استعمار را توامان می‌پذیرفتند!! سیاست‌نامه به این پرسش پاسخ نمی‌دهد، که اگر «تغییر» و حرکت «جهادی»!! از ویژگی‌های اسماعیلیه، سازمان منافقین و سایر انقلابیون است و جوان دانشجوی ایرانی باید به دنبال «تفسیر» و طلبه‌ی حوزه علمیه باید به دنبال «اجتهاد» باشد، پس چرا خود آنان با «قلم» به دنبال «تغییر» نظام برآمده‌اند؟ چرا در فتنه‌ی سال ۸۸ برای تغییر نظام مقدس اسلامی، پشت خاکریزی قرار گرفتند که همه‌ی نیمکت‌نشینان کلاس بازرگان از ردیف اول، دوم و سوم تا توده‌های‌ها و تکفیری‌ها قرار گرفتند و اگر نام آن آتش زدن مساجد و هیئات مذهبی و قداربندها «تفسیر» بود، «تغییر» آنان چگونه خواهد بود؟!

از همین دوگانه‌ی تفسیر و تغییر می‌توان به راز همگرایی لیبرال‌های کروات‌زده با شعار آزادی در همه جا و برای همه کس، با انجمن حجتیه‌هایی که گاه بر سر یک امر جزئی، فریاد والاسلاما را سر می‌دهند، آشکار می‌شود؛ چرا که در اساسنامه‌ی انجمن حجتیه هم، اصل «نبرد علمی تا ظهور»، چیزی جز امضای زندگی در سایه‌ی حاکمیت، شاه و فرهنگ متعفن لیبرال دموکراسی نیست! همین عدم تغییر و عدم رویکرد انقلابی است که سیاست‌نامه‌ی شماره‌ی ۱۳ را تبدیل به کلکسیون از عکس‌ها، فیگورها و کنایه‌های نوصوفیه‌ها، نوانجمنی‌ها، نوسلفی‌ها و نویلیرال‌ها و... کرده است؛ چرا که نقطه‌ی مشترک همه‌ی آنان تقابل با «اسلام انقلابی» است؛ آن هم اسلامی که ناقوس مرگ لیبرال دموکراسی را به صدا درآورده است، اسلامی که اگر دیروز درب میخانه‌ها و کبابه‌ها را بست و قلم هرزه‌نویسان و هرزه‌نگاران بی‌حیا و بی‌دین را شکست، امروز می‌رودتا هیمنه‌ی غرب

اما این که چرا تیغ خشونت

شاگردان و کسانی که امام خمینی

از آنها به فرزندان عزیز بازرگان

یاد کرد گلوی روحانیت و اهل

دیانت و مسجد و حسینیه را بُرد و

سینه‌ی پاک‌ترین، دیندارترین و

مصلح‌ترین فرزندان این سرزمین را

نشانه گرفت و این که چرا در تندباد

خنجر و خشونت سازمان گردی هم

بر دامان لیبرال‌ها و ملی، مذهبی‌ها،

نشست باز باید به آدرسی نگاه

کرد که بازرگان در راه طی شده

به آنان داد، نوشتاری که شهید

مطهری از آن به بیراهه یاد کرد،

اعلام ممنوعیت استفاده جوانان در

هر حرکت سیاسی و اجتماعی از

حوزه و روحانیت و بهره‌گیری از

مکتب و مرامی!!

حرکت و نام این سازمان داده شده، استفاده نمی‌کند؛ گویی این‌جا مردم حق اظهار نظر درباره‌ی دین‌ستیزان و خاینان به مردم این سرزمین را ندارند! و یا اگر هم دارند، جایی برای نامگذاری قضاوت آن‌ها در نشریات مدعی زبان مردم نیست!! و شاید «سیاست‌نامه» هنوز پس از تغییر چهره‌ی این سازمان از اسلام به مارکسیست و از مارکسیست به فرقه‌ای در خدمت امپریالیست و یا دوره‌گردی آنان از دامان این دیکتاتور با آن دیکتاتور را منشا منافقانه نمی‌داند؟! و جالب‌تر این‌که هرگز هم اشاره‌ای به پشتیبانان این جلالدان در حال حاضر نمی‌کند!! این‌جا دانستن حق مردم نیست!!

دلیل فاصله‌گذاری ردیف سوم از ردیف دوم

در کلاس ایدیولوژیک‌ساز!! بازرگان، چه آنانی که در ردیف اول و با جهان‌بینی او پشت به قله‌ی مسلمین، ایدیولوژی مارکسیسم را پذیرفتند و چه آنانی که در ردیف دوم در دوران اصلاح‌طلبی به سوی قله‌ی لیبرالیسم به نماز ایستادند، شاگردان مرموز و به ظاهر سر به‌زیر دیگری وجود داشت که با همان جهان‌بینی برای پر کردن خلای پرگماتیسمی به دنبال تلفیق مارکسیسم با لیبرالیسم برآمدند و در دهه‌ی سوم انقلاب بر آن شدند تا این معجون را در لفافه‌ی «معنویت و عرفان» - آن‌هم نه از نوع معنویت و عرفان برخاسته از مکتب تشیع - مانیفستی به نسل جوان ارائه دهند. حکایت این شاگردان مهندس بازرگان حکایت عجیبی است.

با تغییر ایدیولوژیک شاگردان ردیف اول کلاس در سال ۱۳۵۴ و نشان دادن چهره‌ی خشن خود حتی نسبت به هم‌قطاران‌شان، شکار جوانانی که از حرکت‌های خشونت‌طلبانه پرهیز کرده و دارای رگه‌های دینی بودند، در دستور کار نهضت آزادی قرار گرفت، از این‌رو جمعی متشکل از مهندس توسلی، عبدالعلی بازرگان، حبیب‌الله پیمان و میرحسین موسوی در سال‌های ۵۴ و ۵۵ شروع به فعالیت کردند و سرانجام جنبش مسلمانان مبارز را در سال ۱۳۵۶ بنیان نهادند با پیروزی انقلاب، این جنبش، سیاست خط نفوذ را در بدنه‌ی نظام در پیش گرفت و توانست برخی عناصر خود را در مراکز مختلف قالب کند. شاه‌مهره‌ی نفوذی این جنبش، کسی جز میرحسین موسوی و کلیدی‌ترین مکان نفوذ او، جایی جز حزب جمهوری اسلامی نبود، راهبرد او هم تقابل با اسلام و روحانیت اصیل بود و چون شاگردان ردیف اول و دوم، در اتخاذ این راهبرد با آنان تفاوتی نداشت؛ اما با وجود برداشتن گام‌های محطاتانه از همان آغاز، نتوانست وابستگی فکری و عشق خود را به منظومه‌ی فکری آقای بازرگان و تلاش برای ترویج آموزه‌های هم‌شاگردی‌هایش در سازمان منافقین پنهان کند.

از این‌رو وقتی مهندس بازرگان پس از مطمئن شدن از تصویب اصل ولایت فقیه از سوی مجلس خبرگان قانون اساسی و رای مردم و تسخیر لانه‌ی جاسوسی آمریکا استعفا داد، میرحسین موسوی نتوانست حتی در جایگاه سردبیری روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ارادت خود را نسبت به افکار، اندیشه‌ها و عملکرد او کتمان کند و چند روز پس از استعفای او در روز شانزدهم آبان ۱۳۵۸ در سرمقاله‌ای با عنوان «بازرگان، انقلاب و نسل جوان» نوشت:

«کسی نمی‌تواند منکر آثار بازرگان در شکل‌گیری فرهنگ اسلامی

وحشی که جلالدانی؛ چون منافقین را در پناه خود گرفته است، بشکند. اسماعیلیه و حسن صباح، سازمان منافقین و حنیف‌نژاد، تنها بهانه‌ای است برای دورهمی شکست خوردگان، از نفس افتاده‌ها و پشیمان شده‌ها تا شاید در طنین صدای خرد شدن استخوان‌های لیبرال دمکراسی، آخرین فریادهایشان را به گوش چند روشنفکر نمای خزیده در کنج ویلاها برسانند، آنانی که از ترس صدای گام میلیون‌ها انقلابی بدرقه کننده‌ی یک انقلابی به نام «شهید حاج‌قاسم سلیمانی» در حال قالب تهی کردن هستند، آنانی که انتقال تفنگداران وحشت‌زده از شلیک موشک‌های فرزندان این سرزمین به سمت تیمارستان‌های آمریکا و فراخوانی لندن از سفیر کبیر دولت فحیمه‌ی انگلستان در تهران با شلوار خیس و آشکار شدن ناکارآمدی لیبرال دمکراسی در مهار یک ویروس،

آنان را به پریشان‌گویی کشانده، آنانی که چشم دیدن مردمی را ندارند که در اوج تحریم‌های ظالمانه‌ی مدعیان حقوق بشر، خالق حماسه‌ها می‌شوند، از این‌رو است که اینان هم؛ چون «آریستوکراس‌ها» که همواره به چشم حقارت به طبقه‌ی پایین جامعه نگاه کرده و می‌کنند، بیان ویژگی‌های اسماعیلیه و دنباله‌روی سازمان از آن را با تکیه بر مطالبی؛ چون «اسماعیلیه حکومت طبقات پایین بود»^{۲۴} و «حنیف‌نژاد با طیف صفر کیلومترها کار می‌کردند»^{۲۵}، عقده‌گشایی می‌کنند و به مخاطب چنین القا می‌کنند که حرکت‌هایی متکی به پابرهنگان و مستضعفان؛ چون حسن صباح و حنیف‌نژاد آستان خشونت بوده و هست و به تبع برپا دارندگان انقلاب اسلامی و صاحبان اصلی انقلاب را نشانه رود.

بیان این نمونه‌ها، یک نیت خوانی و ادعای صرف از سوی نگارنده نیست، کافی است کلید واژه‌های نوشتار «مسیح یا یهودا؟» را تجزیه و قطعه‌ی پازل آن را دوباره مهندسی کرد تا به خوبی معلوم شود، هیات علمی این سیاست‌نامه چگونه به نام نقد سازمان، شاخصه‌های انقلابی‌گری و نظام مقدس جمهوری اسلامی را هدف قرار داده و در زمستان سرد کرونایی ۹۸ زمینه‌ی دل‌گرم کردن هم‌شاگردی‌های شکست خورده‌ی خود در پاییز ۹۸ را فراهم می‌سازد؟!

کافی است به دوگانه‌سازی‌های دیگر این نویسنده و یا نویسندگان!! این مقاله و طراحان شماره‌ی سیزده در تقسیم اسلام به دو اسلام افراطی و اعتدالی توجه کرد که چگونه با نقل قولی، دشمنی قلم خود را بر پیکر اصطلاحات مقدس و جاری شده از زبان‌های مقدس فرود می‌آورند: «در زندان گفته می‌شد که ما اسلام ناب، اسلام اصیل و نوک پیکان انقلاب هستیم»^{۲۶}، «آنان قصد داشتند از قرآن، مفهوم خودی و غیرخودی را بیرون بیاورند»^{۲۷}

سخن از دین بنیاد بودن حکومت، نگاه ایدیولوژیک به دین، ارتباط با مساله‌ی فلسطین و... محورهایی است که نویسنده آن را دنبال می‌کند و به نحوی درصدد تطبیق حکومتی غیر از حکومت اسماعیلیه با سازمان منافقینی است که مولود اندیشه‌ی نهضت آزادی است.

جالب این‌جاست، تمام تلاش نویسنده و یا نویسندگان «مسیح یا یهودا» تخریب و تحریف واژگانی است که به نوعی با فرهنگ جهاد و اسلام انقلابی پیوند خورده است؛ اما در این میان نویسنده هرگز از واژه‌ی «نفاق» و «منافقین» که از سوی مردم این آب و خاک به



در ربع قرن اخیر در کشور ما بشود؛ کسی نمی‌تواند تاثیر افکار او را بر روی نسل جوان و جویای حقیقت و تشنه‌ی سرچشمه‌ی زلال اسلام راستین انکار کند، کسی نمی‌تواند عظمت، صداقت، صراحت، پاکی، وارستگی و جان‌فشانی او را ناپده بگیرد، بی‌شک بازرگان در کنار چهره‌های درخشانی از قبیل شریعتی، مطهری و طالقانی از معلمین انقلاب بوده و هست و کسی است که توانست به نسل امروز شیوه‌ی مقاومت در مقابل تهاجمات بی‌امان فرهنگ «روسپی‌پرور» و «جاوداندیشی» غرب بیاموزد، نسل امروز حق دارد که ایمان خود را مرهون زحمات بی‌شایبه‌ی متفکرینی؛ چون او بداند و بی‌شک تاریخ نیز اصالت این قدرشناسی را تقدیر خواهد کرد.^{۲۸}

از آن‌جا که فراهم آوردن فرصت برای شاگردان دیگر آقای بازرگان و یاری رساندن به هم در بحران‌ها و در برخورد با چالش‌ها امری طبیعی بوده و هست، میرحسین موسوی هم گستاخانه در همان روزهای حضور در روزنامه‌ی جمهوری نه تنها جوانان بلکه حتی حوزویان را در روزنامه‌ی جمهوری اسلامی دعوت به مطالعه‌ی آرا و اندیشه‌ی هم‌کلاسی خود، آن هم بدون هیچ پیش‌داوری!! می‌کند. او در تاریخ ۱۵ اسفند این چنین از عنصر معلوم‌الحال رجوی و آثار او تعریف و تمجید می‌کند:

«سری سخنرانی‌های مسعود رجوی، چهره‌ی سرشناس سازمان مجاهدین خلق، درباره‌ی فلسفه‌ی وجود، انسان و شناخت تحت عنوان «تبیین جهان» چاپ و منتشر شده است... در ضمن از تمام کارشناسان و محققین مسایل اجتماعی به ویژه حوزه‌ی علمیه‌ی قم می‌خواهیم که بدون هرگونه پیش‌داوری این بحث‌های اساسی را مطالعه کرده و نظریات تحقیقی خود را اعلام کنند، طبیعی است صفحه‌ی ایدیولوژیک ما حتی‌المقدور در اختیار صاحب‌نظران آگاه و مجاهد و مسلمان خواهد بود.

از مجاهدین خلق می‌خواهیم اگر نظریات توضیحی بیشتر درباره‌ی دیالکتیک و علم‌سالاری و کیفیت عمل‌گرایی و نسبت به اشراق دارند برای ما ارسال دارند تا در ستونی که از صفحه‌ی ایدیولوژیک در اختیار بحث‌های علمی آن‌ها گذاشته‌ایم مورد استفاده قرار بگیرد.»^{۲۹}

این که شخص میرحسین موسوی و سایر دوستان او در

نیمکت دوم و سوم کلاس از پیروزی انقلاب تا به امروز چه فرصت‌های طلایی را از انقلاب و نظام گرفتند و جمهوری اسلامی را با چه چالش‌های جدی روبرو ساختند، باید در نگاهی منظومه‌ای به حرکت‌های او و سایر هم‌شاگردی‌هایشان در تلاش برای حذف «نظام ولایی» نگاه کرد، با حذف آقای منتظری، امید بازرگان و نهضت آزادی نقش بر آب شد. از همان آغاز رهبری انقلاب سکوت بیست ساله‌ی میرحسین و دوستانش برای بسیاری مرموزانه و مشکوک بود، سکوتی که حکایت از نقشه‌ی شوم شاگردان مهندس بازرگان برای وارد کردن ضربه‌ی نهایی با همه‌ی توان و ظرفیت خود برای حذف روحانیت از صحنه‌ی سیاست و حاکم کردن اسلام غیرسیاسی و غیرانقلابی بر جامعه داشت.

شکل‌گیری پنهان «جمعیت توحد و تعاون» و نگارش «زیست مسلمانی» قبل از فتنه‌ی ۸۸ از فعالیت‌های میرحسین و افرادی بود که دارای ویژگی‌های منحصر به فرد بودند ویژگی‌هایی؛ چون انقلابی‌نما، روشنفکرنا و البته با همه بودن و با هیچکس نبودن، افرادی که آن‌جایی که باید حاضر باشند همواره غایب و آن‌جایی که نباید باشند حاضر بوده و هستند، کسانی که هم اکنون هم اهداف خود را در حلقه‌های کوچک و با شکار طلاب و دانشجویان جوان با واسطه و بی‌واسطه دنبال می‌کنند. یکی از اصلی‌ترین و محوری‌ترین افراد این جمعیت که از آن می‌توان به «جنبش مسلمانان مبارز نوین» یاد کرد محمدرضا تاجیک است که سیاست‌نامه در این شماره هم به سراغ او می‌رود، تاجیک که؛ چون بشریه و سریع القلم، حجابیان و مشایبی... هرگز فرصتی نیافت تا در یک دولت، بخشی از نظریه‌های خود را عملی سازد و امید داشت تا در دولت میرحسین، آن‌چه را که او، میرحسین، بهزادیان‌نژاد، علیرضا بهشتی و... تدوین کرده بودند به مرحله‌ی اجرا بگذارد، در مقاله‌ی خود تحت عنوان «ما هنوز نمی‌دانیم بدن اجتماعی چه می‌تواند بکند»، نه به سراغ اسماعیلیه می‌رود و نه حسن صباح و نه به تحلیل سازمان می‌پردازد و نه شخص مسعود؛ او با طرح بحثی تلویحا و با کنایه دوستان خود را از ورود به یک مخمصه‌ی دیگر؛ چون فتنه‌ی ۸۸ برحذر می‌دارد، او در مقاله‌ی نسبتا کوتاه خود، مطالب را به سه بخش تقسیم می‌کند، در ابتدای بخش نخست می‌گوید: «باروح اسپینوزا زمانی گفت: «هنوز کسی معلوم نکرده است که بدن چه می‌تواند بکند... چرا که هیچ کس هنوز ساختار بدن را چنان خوب نشناخته است که بتواند تمام کارکردهایش را توضیح دهد.»^{۳۰}

به راستی چه تفاوتی بین بیانیه تغییر

ایدئولوژیک و به رسمیت شناختن

مکتب مارکسیسم به عنوان تنها

نسخه‌ی عمل‌گرایی از سوی تقی

شهرام مجاهد!! با اعلان پذیرش

فرهنگ غرب!!! به عنوان تنها راه

جانماندن از قافله‌ی تمدن از

سوی محمد خاتمی معمم!! است

و چه تفاوتی بین راه انبیاء راه بشر

حنیف‌نژاد با جامعه مدنی همان

جامعه‌مدینه‌النبی!! خاتمی است،

چه تفاوتی بین موحد خواندن

مائو از سوی عناصر سازمان یا شهید

خواندن آبراهام لینکلن از سوی

اصلاح‌طلبان... است! هر دو دوروی

یک سکه‌اند و همه ادامه همان

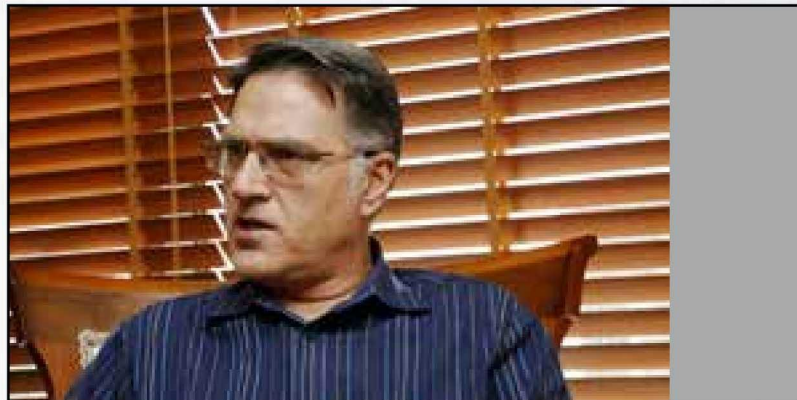
«راه طی شده» بازرگان. هر دو

بیگانه و بریده از اسلام اصیل، یکی

فروغ‌لطیفه‌درمزبله‌ی مارکسیسم

و دیگری غوطه‌ور منجلاب

لیبرال‌بسم...

دلوز) و یک اندام بدون بدن (ژیک) بود، سوژه‌های کلکتیو (جمعی) که نه بدنی منسجم داشت و نه اندامش در یک اتصال و چینه‌ی ارگانستی^{۳۵} تاجیک که در کنار میرحسین موسوی و سایر «حلقه‌ی توحید و تعاون» سال‌ها با برنامه‌ریزی فکری، کادرسازی و سازماندهی وابستگان به این حلقه در کشور و با تجهیز و به میدان آوردن همه‌ی شکست خوردگان و مخالفان نظام در داخل و خارج کشور در فتنه‌ی سال ۸۸ که یک قلم آن، همراهی «یک رییس جمهور، یک نخست وزیر و یک رییس مجلس» نظام بود. تاجیک که پس از شکست مفتحضانه‌ی جنبش سبز در برابر اراده و پیوند امام و امت در همان ایام با حضور در رسانه‌ی ملی عامل اصلی این شورش ناموفق را اشتباه محاسباتی و تحلیل غلط دوستان خود!! یاد کرده بود در پایان این مقاله راهکار خود را در سیاست‌نامه ارائه می‌دهد که تلاش برای ایجاد بدنی منسجم و اتصال اندام!! جامعه یا درحقیقت سازمان‌دهی مجدد برای شورشی؛ چون شورش ۸۸ و ۹۸ است و می‌نویسد:

«... تلاش کنیم با نشان دادن «و» به جای «است» ارتباط و پیوندهای میان امور گوناگونی که بسترساز بروز و ظهور این واقعه شدند و قوانین تعامل بدن‌ها، رویارویی بدن‌ها، ترکیب و تجزیه‌ی آن‌ها، سازگاری یا ترکیب‌پذیری و کشمکش آن‌ها را فهم و درک کنیم.» تاجیک با این سخن خود به صراحت اعلام می‌کند که هنوز زمان تغییر فرا نرسیده بلکه زمان کادرسازی، بازگیری و سازمان‌دهی مجدد و تغییر ذایقه‌ها و... است، او در حقیقت با این مقاله‌ی خود و در جایگاه نیمکت‌نشین ردیف سوم کلاس مهندس بازرگان، در کنار میرحسین، بیانیه‌ی فاصله‌ی اجتماعی خود و دوستانش را از سیاست‌نامه اعلام می‌دارد و تلویحا ضمن توصیه به آن‌ها در گرفتار نیامدن در محاسبات غلط به نوعی خود و دوستانش را سفارش می‌کند که در صورت بروز هرگونه حرکت جدید از سوی اصحاب سیاست‌نامه از هم‌اینک صف خود را از آنها جدا کنند، چرا که به خوبی می‌دانند مشی تخریب و توهین به مبانی انقلاب، انقلابی‌گری و باورهای دینی مردم از سوی همکلاسی‌های ردیف دوم که گاهی حتی آشکارا نخبگان و مردم را بر ضدنظام فرا می‌خوانند، روزی آستانه‌ی تحمل مردم و نیروهای انقلابی را به پایان می‌رساند و چه بسا مردم همان بلایی را که بر سر هزاران میلیشایی مسلح و رهبران ردیف اول همکلاسی‌های آنان در سال ۶۰ آوردند بر سر خوش‌نشینان ردیف دوم نیز بیاورند. تاجیک به رفتار جنبشی‌ها در سال ۶۰ و ایجاد فاصله‌ی اجتماعی - نه فاصله‌ی فکری و اعتقادی - با سازمان، که ایشان را در میان مردم و نظام ماندگار کردتاسی کرده و در جایگاه جنبش مسلمانان مبارز نوین امروز در لباس «توحید و تعاون» فاصله‌ی اجتماعی خود را از همکلاسی‌های ردیف دوم کلاس مهندس بازرگان اعلام می‌دارد. چرا که «جمعیت توحید و تعاون» بر آن است با بازسازی مجدد خود و با کسب تجربه از فتنه‌ی سال ۸۸ و ۹۸ خود را با کمک افرادی به ظاهر انقلابی، مومن و باسابقه در مدیریت کشور و مانیفستی که در آن جایی برای همه‌ی افراد و افکار گوناگون دیده شده است، جمعیت توحید و تعاون را آماده‌ی فرصتی دیگر کند غافل از این که «ان ربک لب‌المصدا».

کوتاه سخن، در این حرکت جدید روزنامه‌ها و نشریات زنجیره‌ای

تاجیک در ابتدای بخش دوم مقاله‌ی خود می‌نویسد: «دلوز به تأثیر از اسپنوزا به طرح قاعده‌ی هستی شناخته‌ی قدرت (قدرت بدن) و سیاست پرداخت، دلوز عنصر اصلی تشکیل دهنده‌ی سیاست را «خط‌گریز» می‌داند: خطی از خلاقیت و ابداع آفرینش، از نظر وی، سیاست همان تجربه‌گرایی فعال است؛ زیرا پیشاپیش هیچ یک از ما نمی‌دانیم، یک خط در کدام لحظه قرار است به کجا بپیچد، شبیه به بدن در اسپنوزا که هنوز نمی‌دانیم چه کارها می‌تواند بکند.»^{۳۳} وی با این دو مقدمه‌ی «عدم شناخت ساختار بدن» و تشبیه آن به «حرکت سیاسی» و عناصر سیاست و جهان سیاست، به اجزای متکثر و از هم جدا در همین بخش به دنبال «او»ها و «است»ها می‌رود و می‌نویسد: «جهان سیاست، جهان مونتاژهاست که در آن با «وو...»ها مواجه هستیم، از این رو، منطق حاکم بر این جهان منطق هویات و این همانی‌ها که با حرف ربط «است» بیان می‌شود نیست، بلکه منطق پیوندهای افقی و متکثر (ریزومی) است.»^{۳۴} تاجیک در ابتدای بخش سوم، فلسفه‌ی دو مقدمه در دو بخش نخست مقاله خود و نتیجه‌گیری آن را این‌گونه بیان می‌کند: «در پرتوی این نگاه می‌خواهم بگویم که ما نمی‌دانیم بدن اجتماعی - به ویژه بدن اجتماعی حاشیه‌ای ما امروز چه می‌تواند بکند»^{۳۵} و سپس نقطه‌ی کانونی فلسفه‌ی اصلی نگارش مقاله‌ی خود را اعلام می‌کند و آن پرداختن به حرکت حاشیه‌نشینان در فتنه‌ی پاییز ۹۸ است، او قبل از ورود به این بحث با عینک خود جامعه‌ی ایران را چنین تعریف می‌کند، «... از آن‌جا که مواضع این بدن (انسان / جامعه‌ی ایرانی) همواره به وسیله‌ی بیرون» تعیین و تشخیص می‌یابد، پس این بدن یک (بودن / است) نیست، بلکه یک «وو... سپس» است که با حرکت و جنبش دایمی‌اش و خطوط گریزش که همواره آن را به خارج وصل می‌کند معنا می‌یابد پس ما با انسان‌ها / جامعه‌های ایرانی مواجهیم که هر یک روایت و حکایت خاص خود را دارند، همان‌طور که لاتور می‌گوید: «هر موجودی فقط براساس نسبت‌هایش تعریف می‌شود. اگر نسبت‌ها تغییر کنند به همین سان تعریف نیز تغییر می‌کند.»^{۳۶} اگر از نقد حتی کوتاه نگاه تاجیک به مردم ایران بگذریم وی با همین عینک و نگاه خود به سراغ فتنه‌ی پاییز ۹۸ می‌رود و در خصوص علل شکست آن از مقدمات او استفاده و می‌گوید: «آن‌چه در آبان‌ماه ۹۸ شاهد آن بودیم، توامان یک بدن بدون اندام

که امروز این چنین گستاخانه انقلاب اسلامی و انقلابی‌گری را نشانه رفته‌اند امیددی به تذکر وزارت ارشاد اسلامی به این فصلنامه و نظیر آن نیست، وقتی که در همین شماره علوی تبار از «مجله‌ی حوزه» که روزی زیر نظر وزیر فعلی ارشاد اداره می‌شد به عنوان اولین «منبع فکری جنبش اصلاح‌طلبی در ایران» یاد می‌شود و مجله‌ی «کیان» در ردیف سوم قرار می‌گیرد؟!^{۳۶}

در این میان امیددی هم به صدا و سیما نیست؛ وقتی در برابر هجمه‌ی این لشکرکشی و همگرایی از نفس افزاده‌ها و محکومان فتنه‌ی ۸۸ برخلاف تذکر صریح رهبری انقلاب در مورد مواظبت رسانه‌ی ملی بر چهره‌سازی افراد؛ از نویسنده‌ی «مسیح یا یهودا» در سیاست‌نامه، یا در شبکه‌ی چهارم به عنوان یک اندیشمند دعوت می‌شود و یا در شبکه‌ی افق به عنوان کارشناس سیاسی و فرهنگی؟! در مقابل نوشتاری که در آن به نام «جلادستیزی» مفاهیم و ارزش‌های انقلابی به عناصر «جلادپروری» معرفی می‌شود، نسل انقلابی به ویژه طلاب و فضایی انقلابی باید همچون گذشته در چهارچوب قانون، آتش به اختیار، به جا، به اندازه و به موقع به میدان آمده و چنین موضعی را از سوی هر فرد در هر جایگاهی بی‌پاسخ نگذارند، چرا که اسلام و انقلاب با هیچ‌کس عقد اخوت نبسته است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. برخی بررسی‌ها درباره‌ی جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران، احسان طبری، ۱۳۴۸، ص ۲۳۲.
۲. رجوع شود به کتاب بن‌یست، جلد اول، ریشه‌های انحرافی.
۳. از جدایی تا رویارویی، بررسی غانله ۲۳ آبان و ریشه‌های آن، ص ۲۲۳.
۴. سیاست‌نامه، مقاله مسیح یا یهودا، ص ۴۴.
۵. مجموعه آثار مهندس مهدی بازرگان، ج ۱، مباحث بنیادین، راه طی شده، ص ۱۹.
۶. همان .
۷. همان، ص ۱۹.
۸. همان، ص ۲۰.
۹. رک: همان، صص ۱۲۵ و ۱۲۶ و ۱۲۷.
۱۰. رک: همان، ص ۱۲۷.
۱۱. رک: همان، ص ۲۰۵.
۱۲. رک: همان، صص ۲۰۶ و ۲۰۷.
۱۳. همان، ص ۲۴۱.
۱۴. همان، ص ۲۴۲.
۱۵. صد چهره، پرنفوذترین شخصیت‌ها در تاریخ بشر، میشل اچ هارت، ترجمه محمد شیخی، ص ۴۲۴.
۱۶. سیاست‌نامه، مسیح یا یهودا؟، ص ۵۸.
۱۷. همان، ص ۴۷.
۱۸. همان، ص ۵۷.
۱۹. همان، ص ۲۰.

۲۰. سیاست‌نامه، ص ۲۳.
۲۱. مجموعه مقالات کنگره‌ی بین‌المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا، دفتر دوم، اندیشه‌ی عاشورا، ص ۳۴۷.
۲۲. ر. ک. بن‌یست ریشه‌های انحراف مهدی هاشمی، مبانی فکری، ج ۲، ص ۹۷ و ۹۸.
۲۳. همان، ص ۱۷.
۲۴. همان، ص ۲۷.
۲۵. همان، ص ۲۲.
۲۶. همان، ص ۴۷.
۲۷. همان، ص ۲۰.
۲۸. روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۱۶/۷/۱۳۵۸، به نقل از انقلاب اسلامی در بوته آزمون، منوچهر محمدی، ص ۳۴۸.
۲۹. روزنامه‌ی جمهوری اسلامی، ۱۵ اسفند ۱۳۵۸، همان.
۳۰. سیاست‌نامه، ص ۱۴۴.
۳۱. تا ۱۳. همان، ص ۱۴۵.
۳۴. همان، ص ۱۴۶.
۳۵. همان.
۳۶. ر. ک. سیاست‌نامه، ص ۱۰۰.



شکل‌گیری پنهان «جمعیت توحید و

تعاون» و نگارش «زیست مسلمانی»

قبل از فتنه‌ی ۸۸ از فعالیت‌های

میر حسین و افرادی بود که دارای

ویژگی‌های منحصر به فرد بودند

ویژگی‌هایی؛ چون انقلابی‌نما،

روش‌فکر نما و البته با همه بودن و با

هیچکس نبودن، افرادی که آن‌جایی

که باید حاضر باشند همواره غایب و

آن‌جایی که نباید باشند حاضر بوده

و هستند، کسانی که هم اکنون هم

اهداف خود را در حلقه‌های کوچک

و با شکار طلاب و دانشجویان جوان با

واسطه و بی‌واسطه دنبال می‌کنند.

